زرّین‌قبانامه: منظومهٔ پهلوانی ناشناخته

سجّاد آیدِنلو*

چکیده

یکی از منظومه‌های پهلوانیِ تا امروز ناشناختهٔ ادبِ حماسی ایران زرین‌قبانامه است که در سه دست‌نویسِ موجود از آن با نام‌های شاهنامهٔ اسدی، رستم و سلیمان و زرین‌قبای هفت‌لشکر معرفی شده است. سرایندهٔ شیعی متن ناشناس است و بنابر قراینی اثر خویش را در عصر صفویان و در شصت‌سالگی ــ و شاید یکی‌دو سال پیش و پس ــ به نظم درآورده است. داستان منظومه در زمان پادشاهی کیخسرو در ایران و پیامبری حضرت سلیمان(ع) روی می‌دهد و با آمدن فرستادهٔ سلیمان(ع) به نام زرین‌قبا، که در پایان معلوم می‌شود نوهٔ رستم است، به دربار ایران و دعوت ایرانیان به پذیرش کیش سلیمان(ع) آغاز می‌شود. بعد از آن روایات متعدد و بسیار متنوعی به شیوهٔ داستان در داستان در ۲۳۱۳۳ بیت نقل می‌شود که شخصیت‌های اصلی آنها غالباً زرین‌قبا و دیگر پهلوانانِ رستم‌نژاد هستند. ساختار و موضوعِ این روایت‌ها نقالی ــ عامیانه است و ناظم ناشناس درعین تأثّراتِ زبانی و بیانی گوناگون از *شاهنامه* نهایتاً منظومه‌ای میان‌مایه عرضه کرده است که واژه‌ها و گزاره‌های ویژهٔ نقّالی نیز در آن دیده می‌شود. در این مقاله، در هفت بخش، ذیل عنوان‌های نام منظومه، سراینده، زمان نظم، موضوع، مأخذ، کیفیت نظم و برخی ویژگی‌های سبکی به معرفی این متنِ تقریباً گم‌نام و ناشناخته پرداخته‌ایم تا علاقه‌مندان با یکی از بهترین منظومه‌های پهلوانی پس از *شاهنامه* آشنا شوند.

کلیدواژه‌ها: زرین‌قبانامه، منظومهٔ پهلوانی، عصر صفویه، شاهنامه، ادب حماسی.

---

* دانشیار دانشگاه پیام‌نور ارومیه aydenloo@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۳ تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۵

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۲، شمارهٔ ۷۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

مقدمه

شاهنامه‌خوانی، نقّالی و داستان‌گزاری از آثاری مانند *حمزه‌نامه*، *رموز حمزه* و... در دورهٔ صفویان ـکه اقبال عمومی را هم درپی داشت[۱] و یکی از اصلی‌ترین سرگرمی‌های مردم به شمار می‌رفت‌ـ خودبه‌خود سبب می‌شد که قصه‌گویان تحت تأثیر اوضاع زمان به ایجاد و تدوینِ داستان‌های منثور و نیز نظمِ این‌گونه روایت‌ها اقدام کنند. ازهمین‌رو، بخشی از مهم‌ترین آثارِ روایی منظوم و منثورِ پهلوانی، غنایی، مذهبی، تاریخی، پهلوانی‌ـعاشقانه (رمانس) و... در ادب ایران از این عصر به یادگار مانده است.

وحدت سیاسی، مذهبی، ملی و ثبات اقتصادی و آرامشِ نسبی ناشی از این دستاوردها مخصوصاً در دوران شاه‌عباس اول (بزرگ) (برای اشاره‌ای دراین‌باره، رک: صفا، ۱۳۷۸: ۱/۵، ۸۳) و نیز توجه ضمنی به عناصر ملی و مذهبی در بعضی داستان‌های متداولِ این زمان، علت‌های اصلی گسترش داستان‌گزاری و علاقهٔ عموم مردم به آن بوده است. بر اثر رواجِ سنّتِ قصه‌خوانی و علاقهٔ همگانی به شنیدن داستان، به‌ویژه دلبستگی باطنی ایرانیان به *شاهنامه* و یلان و شهریاران آن و بر سر همه رستم، راویان و داستان‌پردازان و ناظمان درکنار داستان‌های مذهبی، تاریخی و غنایی به آفریدن، تدوین و نظم روایات ملّی‌ـ پهلوانی ایران با توجهِ مخصوص به رستم و پهلوانان خاندان او پرداختند که نتیجهٔ آن به‌وجودآمدن روایت‌ها و طومارهای نقّالی و منظومه‌ها یا مثنوی‌هایی دربارهٔ دلاوران سیستان بوده است. داستان‌هایی که زمان و مکان و اشخاصِ آنها اغلب همان ادوار باستانی، جغرافیای جهان *شاهنامه* و شهریاران و یلان آن است، اما محتوا و موضوعات ساخته و پرداختهٔ ذهن ناقلان و ناظمان. از این راه داستان‌های متعدد و پرشاخ‌وبرگی بر مجموعهٔ اخبار پهلوانی ایران و چرخهٔ روایات رستم و پهلوانان سیستان افزوده شده که در مقایسه با *شاهنامه* و منظومه‌هایی نظیرِ *گرشاسپ‌نامه*، *کوش‌نامه* و *بهمن‌نامه* «تأخّر» و «عامیانگی» در ساختار و بیان دو شاخصهٔ اصلی آنهاست.[۲]

زرین‌قبانامه یکی از منظومه‌های پهلوانی نقّالی‌ـ عامیانهٔ دورهٔ صفوی است[۳] که نخستین‌بار چندسال پیش بی‌ذکرِ نام در کتاب *سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران* (تألیفِ علی سلطانی گِرد فرامرزی) هدف توجه قرار گرفته است و سپس اخیراً فرزاد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

قائمی و نگارندهٔ این سطور از منظرهای مختلف به بررسی آن پرداخته‌ایم.[۴] سلطانی گرد فرامرزی در بخش «سیمرغ چاره‌گر حماسه‌ها»ی کتابشان پس از بررسی نقش و حضور سیمرغ در *شاهنامه*، *گرشاسپ‌نامه* و *فرامرزنامه* نوشته‌اند:

> در یک نسخهٔ دست‌نویس نسبتاً کهنه که محمدحسین سرداغی دانشجوی مدرسهٔ عالی ادبیات و زبان‌های خارجی در اختیار من نهادند داستان سیمرغ و خاندان زال با طول و تفصیل بسیار آمده و با عناصر اساطیری اسلام درآمیخته و بخشی بزرگ از داستان را بنیاد نهاده است. متأسفانه این کتاب از اول و آخر مقداری افتادگی دارد و نمی‌توان دانست که چه نام دارد، اما هرچه هست حماسه‌ای است دینی که عناصر ملی و دینی را با هم درآمیخته است. بخشی از این کتاب شرح جنگ‌های فرامرز و رستم و دیگران با دیوان کوه قاف است که بالاخره رستم در طلسم دیوان گرفتار می‌ماند و پهلوانان برای رهایی وی می‌روند (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۲: ۶۶).

ایشان سپس به حضور سیمرغ در این منظومه اشاره کرده و در پایان نتیجه گرفته‌اند:

> این داستان از لحاظ شخصیت سیمرغ نکته‌ای تازه را دربر ندارد و ظاهراً همه تقلید از حماسه‌های دیگر است، اما از لحاظ بودن رستم در دربار سلیمان و رفتن به عطارد و کوه دماوند و... کاملاً رنگ اسلامی به خود گرفته است (همان: ۶۷).

در این توضیحات نسبتاً کهنه خوانده‌شدن نسخهٔ منظومه و نیز اطلاق حماسهٔ دینی بر آن دقیق و درست نیست.

نام منظومه

در نسخهٔ اصلی این منظومه، که متعلق به کتابخانهٔ ملی است و در پنجم شوال سال ۱۲۷۱ق در لاهیجان کتابت شده است، یک‌بار در سرنویس آغازینِ برگ نخست و بار دیگر در ترقیمه/ انجامه، اثر «شاهنامهٔ حکیم اسدی» نامیده شده است. در دست‌نویسِ اولِ کتابخانهٔ مجلس (بدون ترقیمه و تاریخ کتابت) به دلیلِ افتادگی آغازِ نسخه نام منظومه به خطّ کاتب نیامده است، اما مالکان و فهرست‌نویسان در برگ‌های نخست، آن را «داستان‌های رستم و سلیمان» و «گرشاسب‌نامه و کریمان‌نامه و رستم‌نامه» نامیده‌اند و حسین مفتاح، صاحب نسخه، در نوشته‌ای با

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

امضای خویش در آغاز و پایان دست‌نویس، منظومه را «رستم و سلیمان» خوانده است. در فهرست‌های کتابخانهٔ مجلس و برگ اولِ متن نیز نام آن را «نریمان‌نامه» نوشته‌اند. در دست‌نویسِ دومِ کتابخانهٔ مجلس (تاریخ کتابت در انجامه: محرمِ ۱۳۲۵ق نیز در سرنویس برگ اوّل، نام کتاب «زرین‌قبای هفت‌لشکر مِن شاهنامه مِن کلام حکیم اسدی رحمةالله» و در ترقیمه «کتاب زرین‌قبای حکیم اسدی طوسی استاد فردوسی» نوشته شده است.

همان‌گونه که در بخش «سرایندهٔ منظومه» اشاره خواهد شد، این اثر هیچ ربطی به اسدی توسی، شاعر و فرهنگ‌نویسِ نامدار و صاحب *گرشاسپ‌نامه* و *لغت فُرس* ندارد و آمدن نام او در نسخه‌های منظومه آن هم با انتسابِ *شاهنامه* بدو در دو نسخه بسیار عجیب است؛ ولی دربارهٔ *شاهنامه*نامیده‌شدن منظومه در دست‌نویسِ اساس آن می‌توان حدس زد که شاید کاتبِ این نسخه‌ـ و نیز کسانی که این اثر را «*شاهنامه*» خوانده و پنداشته‌اندـ از «*شاهنامه*» معنای عامّ کتابی دربارهٔ اخبار ملی، پهلوانی و تاریخی را در نظر داشته‌اند، نه معنای خاصّ لفظ را که ویژهٔ اثر فردوسی است. این معنای کلی برای «*شاهنامه*» پس از سرایش و شهرت حماسهٔ ملی ایران متداول شده و در ترکیباتی مانند: *شاهنامهٔ هاتفی*، *شاهنامهٔ حیرتی*، *شاهنامهٔ نادری*، *شاهنامهٔ اسلام*، *شاهنامهٔ کربلا*، *شاهنامهٔ ترک* و... به‌کرّات دیده می‌شود (دراین‌باره، رک آیدنلو،۱۳۹۰: ۱۴۰ و۱۴۱؛ متینی، ۱۳۶۹: ۷۵۰ و۷۵۱). برهمین‌اساس نامحتمل نمی‌نماید که در «شاهنامهٔ حکیم اسدی» و «شاهنامه مِن کلام حکیم اسدی» نیز چنین کاربرد و معنایی در نظر بوده باشد.

با توجه با اینکه «نریمان» نیای رستم هیچ نقش و حضوری در این منظومه ندارد، «نریمان‌نامه»خوانده‌شدن آن در فهرست‌های کتابخانهٔ مجلس درخورِ تأمل و پرسش‌برانگیز است. دراین‌باره یگانه‌احتمالی که با قید احتیاطِ کامل به نظر نگارنده می‌رسد این است که شاید «نریمان» در اینجا محرّف «کریمان» باشد که نام فرزند برزو و نبیرهٔ رستم است و در داستان‌های این متن نیز حاضر است. احتمال دارد معرّف و فهرست‌نویسِ نسخه از روی سهو یا به دلیل نشناختنِ کریمان، نام منظومه را به‌جای «کریمان‌نامه» «نریمان‌نامه» نوشته باشد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

عنوان پیشنهادی نگارنده برای این منظومه «زرین‌قبانامه» است که بـه اسـتنادِ ذکرِ نام زرین‌قبا در سرآغاز و ترقیمهٔ نسخهٔ دومِ مجلس برای این کتاب و بـه نـوعی محوریت زرین‌قبا، پسر جهانگیر و نوهٔ رستم در داستان‌های منظومه و نیز به قرینـهٔ نامِ دیگر منظومه‌های پهلوانی پس از *شاهنامه* برگزیـده شـده اسـت. در تـاریخ ادب حماسی ایران آثاری مانند *گرشاسپ‌نامه*، *کوش‌نامه*، *بهمن‌نامه*، *فرامرزنامه*، *سام‌نامه*، *برزونامه*، *بانوگشسپ‌نامه*، *جهانگیرنامه* و *شهریارنامه* منظومه‌هایی است کـه در آنهـا نام متن با افزودن واژهٔ «نامه»، به نام شاه یا پهلوانی نسبت داده شده که شخـصیت اصلی این کتاب‌هاست، اما درکنار نام و داستان‌های او، اشخاص و رویدادهای اصـلی و فرعی دیگر هم در آنها دیده می‌شود. بـر ایـن قیـاس، زریـن‌قبانامـه‌خوانـدنِ ایـن منظومه نیز، که حوادث آن با حضور زرین‌قبا و بر محور او شکل می‌گیـرد، ولـی در عین حال پهلوانان دیگر و روایات متعددی هـم دارد، چنـدان بـی‌راه نخواهـد بـود؛ خصوصاً که زرین‌قبا نیز از فرزندزادگان رستم است و با این نام‌گذاری، زرین‌قبانامـه هم منظومه‌ای خواهد بود در طرازِ *فرامرزنامه*، *جهانگیرنامه*، *برزونامه*، *بانوگشسپ‌نامه* و *شهریارنامه* که البته میزان رابطهٔ موضوعی آن با پهلوانی که کتاب بـه نـام اوسـت کمتر و تعدّد شخصیت‌ها و تنوّع داستان‌های دیگر در آن بیشتر است.

سراینده

دوبار در نسخهٔ کتابخانهٔ ملی و دوبار نیز در دست‌نویسِ دومِ مجلـس نـام نـاظمِ اثـر حکیم اسدی ذکر شده است. در ساقی‌نامه‌ای نیز کـه در بیـت‌هـای ۳۳۰۸- ۳۳۴۷ منظومه آمده در سرنویسِ نسخهٔ کتابخانهٔ ملـی و نـسخهٔ نخـستِ مجلـس بـاز نـام سراینده حکیم اسدی است. با توجه به آگاهی‌هایی که از سرگذشت اسـدی توسـی، ناظم *گرشاسپ‌نامه* و مؤلف *لغت فـرس*، بـه دسـت مـا رسـیده[۵] و بـه‌ویـژه مقایـسهٔ ویژگی‌های سبکی سخن او در *گرشاسپ‌نامه* با نظم زرین‌قبانامـه هـیچ تردیـدی در نادرستی این انتساب نخواهد بود.

ممکن است برای برخی محققان و خوانندگان این احتمال پیش آید کـه شـاید اسدی یادشده در نسخه‌های زرین‌قبانامه غیر از صاحب *گرشاسپ‌نامه* و سـراینده‌ای دیگر با همان تخلّص باشد. این گمان به‌ظاهر محتمل مـی‌نمایـد؛ خـصوصاً کـه بـه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

استناد فرهنگ سخنوران گوینده‌ای به نام میراسدالله هم وجود داشته که به اسدی اصفهانی معروف بوده است (ر.ک خیام‌پور، ۱۳۶۸: ۵۸/۱)؛ اما در ترقیمهٔ نسخهٔ دومِ مجلس، کاتب به‌تصریح سرایندهٔ «کتاب زرین‌قبا» را «اسدی طوسی» نوشته است و این نشان می‌دهد که به نظر او صاحب منظومه همان اسدی توسی معروف بوده است نه شاعری دیگر با تخلصِ همسان.

در سنت ادب حماسی ایران ویژگی غالب این است که کاتبان ابیات و داستان‌های پهلوانی سروده‌شده در بحر متقارب را معمولاً به فردوسی نسبت می‌دهند و این نه‌تنها دربارهٔ بیت‌ها و روایت‌های ناظمان گم‌نام یا ناشناخته، که حتی دربارهٔ سروده‌های شاعرِ شناخته‌شده‌ای چون اسدی توسی نیز دیده می‌شود و بیت‌ها و بخش‌هایی از *گرشاسپ‌نامه* در بعضی از نسخه‌های *شاهنامه* و به نام فردوسی وارد شده است (رک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۶۹؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۷۲: ۷۵). با توجه به این نکته انتساب منظومهٔ زرین‌قبانامه به اسدی توسی، آن هم با نام *شاهنامهٔ اسدی*، بسیار جالب‌توجه و درخورِ درنگ و به‌عبارتی برخلافِ رسم متداول در تاریخچهٔ استنساخ دست‌نویس‌های *شاهنامه* و منظومه‌های پهلوانی است.

در ۲۳۱۳۳ بیت زرین‌قبانامه هیچ اشاره‌ای به نام یا تخلّصِ سرایندهٔ آن نیست و آنچه دربارهٔ این ناظمِ ناشناس از متن اثر او دانسته می‌شود بسیار اندک است. ازجملهٔ این آگاهی‌های محدود چند بیتی است که او در ابتدای داستان «رفتن رستم به نبرد سرخاب دیو به یاری سیمرغ» دربارهٔ خود سروده و در آن به دو نکته اشاره کرده است: یکی اینکه پسری ندارد و این روایت به‌جای فرزند اوست و دیگر شصت‌ساله‌بودنش به هنگام نظم این داستان:

نیامد مرا پور در روزگار — بماند مر این داستان یادگار
ز گیتی مرا سال بگذشت شصت — چه تیرم برون شد جوانی ز شست
بشد نوبهار و زمستان رسید — سرم گشت از برف پیری سفید
(۸۹۶۱- ۸۹۶۳)[۶]

سراینده چندین‌بار در منظومه از امام‌علی(ع)، اولاد ایشان و دوازده‌امام یاد کرده و خداوند را به ایشان سوگند داده است که نشان‌دهندهٔ تشیعِ دوازده‌امامی اوست. برای نمونه:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

خـــدایا بـــه اعـــزاز پیغمبـــران — بـــه نـــور محمـــد شـــه ســـروران
به پور عمش صاحب حلم و جـود — که در خانـه‌ات آمـد انـدر وجـود
شرف یافت زان کعبه اندر جهـان — که مولا ز مـادر شـد آنجـا عیـان
بـــه اولاد پـــاکش ایـــا کردگـــار — که باشد جهـان را از ایـشان قـرار
که بخـشی گنـاهم بـه آل علـی — ز عـصیان کنـی نامـه‌ام منجلـی
به هشت و چهارم ببخـشی گنـاه — که مویم سفید است و نامـه سـیاه
(۱۹۹۱۹ -۱۹۹۱۴)

با اینکه ناظم زرین‌قبانامه غیـر از انـدک مـوارد یادشـده اشـاره و نـشانهٔ دیگـری از خویش در منظومهٔ بلندش برجای نگذاشته است، می‌توان بـا توجـه بـه قراینـی، دو پرسش احتمالی دربارهٔ زادگاه او طرح کرد. در این منظومه چهاربـار واژهٔ «دیـو» بـا تلفّظ «دِو» (dev) به‌کار رفته است. چون یکـی از منـاطقی کـه ایـن تلفـظ در آن متداول بوده کلارستاقِ استان مازندران است (رک: کیا،۱۳۹۰: ۴۰۲) و ازسوی دیگر کتابتِ کهن‌ترین نسخهٔ اثر در شهر لاهیجان صورت گرفته است، آیا می‌توان حدس زد که سراینده اهل مناطقِ شمال ایران بوده کـه «دیـو» را بـا تلفـظ لهجـهٔ زادگـاه خویش به‌کار برده است؟ در این بیت نیز:

سوی گـرد زریـن‌قبـا کـرد روی — بـرآورد کـرگش بـر افـلاک زوی
(۱۶۰۰۹)

واژهٔ «زو» به معنای «ناله و فریاد» به‌کـار رفتـه اسـت. در حـدود بررسـی‌هـای نگارنده، این لغت در گویش خوانساری به معنی «صدا و آواز» بـه‌کـار مـی‌رود (رک: آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۱۰) و اگر احتمالاً کاربرد آن فقط منحصر به همین گـویش باشـد، این سؤال پیش می‌آید که آیا نـاظم زریـن‌قبانامـه اهـل خوانـسار بـوده و ایـن واژهٔ گویشی را از گفتارِ محل تولد خود استفاده کرده است؟

این نکته را هم باید یادآور شد که بعید نیست این سرایندهٔ گم‌نام یکی از نقّالانِ صاحب‌ذوق و موزون‌طبعِ عصر صفوی بوده باشد که، درکنار داستان‌گویی، بخشی از روایت‌های نقالی و عامیانهٔ زمان را هم به نظم کشیده است.

زمان نظم

چون نـام و هویـت سـرایندهٔ زریـن‌قبانامـه دانـسته نیـست و بـرخلاف *شـاهنامه* و منظومه‌هایی نظیر *گرشاسپ‌نامه*، *بهمن‌نامه* و *کوش‌نامه*، هیچ اشاره‌ای نیز به ممدوح

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

یا مهتران عصر در آن وجود ندارد،[۷] تعیینِ قطعی زمان نظم آن ممکن نیست؛ ولی بنابر گواهی‌هایی که از متن اثر به دست می‌آید، نگارنده حدس می‌زند که شاید این منظومه از سروده‌های روزگار صفویان باشد و احتمالاً تاریخ نظم آن پیش از سدهٔ دهم نخواهد بود. این قراین به این شرح است:

۱. در زرین‌قبانامه واژه‌هایی به‌کار رفته است که درحدود جست‌وجوهای نگارنده در متون و فرهنگ‌های مقدّم بر قرن دهم و عصر صفوی دیده نمی‌شود. ازجملهٔ این لغت‌ها می‌توان به «بابا» به معنی «بزرگ و ریش‌سفید» (رک: انوری، ۱۳۸۲: ۷۰۴/۲)، «دیهیم» در معنای «چاربالش و جامهٔ بالای تخت» (برای نمونه، ر.ک: اوبهی هروی، ۱۳۶۵: ۱۶۴؛ اوحدی بلیانی، ۱۳۶۴: ۱۱۰؛ بهار، ۱۳۸۰: ۱۰۴۹/۲؛ تبریزی، ۱۳۶۳: ۹۲۱/۲)، «عرضه» به معنی «نامه» (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مادّه) و «نوچه»[۸] و «یابو» اشاره کرد.

۲. ناظم در متن زرین‌قبانامه ساقی‌نامه‌ای ۳۹ بیتی سروده (ابیات ۳۳۰۸-۳۳۴۷) و در آن پس از طلب باده از ساقی به ستایش پیامبر اسلام(ص) و، در یک بیت، دوازده‌امام پرداخته است و سپس فهرست داستان‌هایی را یاد کرده است که می‌خواهد در دنباله بسراید:

بده ساقی آن می که باشد حلال — رهان جانم از محنت قیل و قال
ز بی‌هوشی آیم زمانی به هوش — که بر مه رسانم چو مستان خروش
از آن می که اکسیر جانم شود — دوای دل ناتوانم شود...

در سابقه و سیرِ ساقی‌نامه‌سرایی در ادب فارسی، اوج توجه شاعران به این نوع شعر در روزگار صفویان است (رک: رضایی، ۱۳۹۰: ۱۹۲؛ کیهانی، ۱۳۸۸: ۵۶۲). براین اساس و با توجه اینکه ناظم درمیان منظومه‌ای پهلوانی ساقی‌نامه‌سرایی کرده است، شاید بتوان این موضوع را نیز از قراین نظم زرین‌قبانامه در عصر صفوی و به تأثیر از فضای ادبی زمان دانست؛ به‌ویژه که محتوای آن، یعنی نعت نبی(ص) و مدح ائمه، هم از مضامین متداولِ ساقی‌نامه‌های این دوره است (رک: کیهانی، ۱۳۸۸: ۵۶۳).

۳. بیتِ:

نیاکان من اژدهاکش بُدند — دلیران و گردان باهش بدند
(۹۱۷۹)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

با اختلافی بسیار جزئی، در مصراع دوم در *سام‌نامه* آمده است (۱۳۸۶: ۷۸).[۹] حدس زده‌اند که *سام‌نامه* در قرن دهم یا بعد از آن سروده شده است (رک: عابدی، ۱۳۹۰: ۵۰۳؛ محمدزاده و رویانی، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۷۶). پس اگر سرایندهٔ زرین‌قبانامه این بیت را احتمالاً از آن منظومه گرفته باشد، تاریخ نظم اثر قبل از سدهٔ دهم نیست.

۴. در بیت ۹۱۸۲ کریمان به اژدهاکشی پدرش برزو در شهر خوارزم اشاره کرده است.[۱۰] چون این داستان در بخش مفصل و متأخرِ برزونامه -که فعلاً چاپ نشده- آمده است (برای روایتی از این داستان، ر.ک: *هفت‌لشکر*، ۱۳۷۷: ۳۱۱- ۳۱۳)، می‌توان احتمال داد که توجه ناظم زرین‌قبانامه به این منظومه بوده است. نحوی این قسمت از برزونامه را با احتیاط سرودهٔ سدهٔ دهم دانسته است (رک: کوسج، ۱۳۸۷: بیست‌وهشت، سی و سی‌وهفتِ مقدّمه)؛ بنابراین اگر مأخذ اشارهٔ زرین‌قبانامه روایت برزونامه باشد، باز قرینه‌ای دیگر برای سرایش آن در قرن دهم یا بعد از آن است.

۵. در لوح گیومرث خطاب به زال به داستان زنده‌ماندن کیخسرو تا آخرالزمان و کمربستن نزد حضرت مهدی(عج) اشاره شده است (بیت‌های ۱۵۷۷۳- ۱۵۷۷۷). این موضوع از معتقدات عامیانهٔ ایرانی است که در داستان‌های شفاهی/ مردمی هم بازتاب یافته (رک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۷۷/۲-۱۸۰) و به احتمال بسیار در عصر صفویه ساخته و متداول شده است. تصریح به این داستان در زرین‌قبانامه می‌تواند نشان‌دهندهٔ زمانِ نظم آن باشد.

موضوع زرین‌قبانامه

زرین‌قبانامه ۲۳۱۳۳ بیت دارد و پس از برزونامهٔ عطایی (بخشِ جدیدترِ برزونامه و تقریباً ۲۹۰۰۰ بیت) و «داستان به‌بندافتادن کیخسرو در حصن سفید و بواقی برزونامه» اثر همان ناظم (حدوداً ۲۷۰۰۰بیت) طولانی‌ترین منظومهٔ پهلوانی بعد از *شاهنامه* است که تاکنون شناخته شده است. زمان رویدادهای این اثر دورهٔ شهریاری کیخسرو و پس از کشته‌شدن افراسیاب است. در *شاهنامه* بعد از کشته‌شدن افراسیاب، کیخسرو دست از پادشاهی می‌شوید و لهراسپ را جانشین خویش می‌کند، ولی در شیوهٔ داستان‌پردازی نقالان و سنت روایت‌های عامیانه،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

راویان برای پیونددادن داستان‌های نقالی- مردمی متأخر به سلسله روایات ملّی- پهلوانی ایران کوشیده‌اند این‌گونه داستان‌های نوساختهٔ منظوم یا منثور را در بخشی از روندِ حوادث *شاهنامه* بگنجانند و ازنظر زمانی با دورهٔ شهریاران تاریخ روایی- و از آن میان غالباً عصر کیکاووس و کیخسرو- مرتبط سازند. نمونهٔ دیگر برای این کار غیر از زرین‌قبانامه، روایت‌های مفصل برزونامه است که پس از داستان بیژن و منیژهٔ *شاهنامه* آغاز می‌شود.

در زرین‌قبانامه حضرت سلیمان(ع) به‌هنگام پادشاهی کیخسرو فرستاده‌ای به نام زرین‌قبا را به دربار ایران گسیل می‌کند و شهریار و یلان ایران را به دین خدا فرامی‌خواند. زرین‌قبا با ایرانیان نبرد می‌کند و دو تن از پهلوانان را می‌گیرد. کیخسرو نامه می‌نویسد و رستم را که در هندوستان است به یاری می‌طلبد. تهمتن به نزد حضرت سلیمان می‌رود و پس از پاسخ‌دادن به پرسش‌های دینی و اعتقادی پیامبر مأمور گرفتن عفریت دیو در کوه قاف می‌شود. پس از آن، داستان‌های طولانی، پرشاخ‌وبرگ و متنوعی روایت می‌شود که برخی نیز به شیوهٔ داستان در داستان است و حتی گزارش خلاصه‌ای از آنها نیز بر طول گفتار بسیار می‌افزاید، ازاین‌روی، فقط به بیان نام بعضی از مهم‌ترین آنها اکتفا می‌شود: گرفتاری رستم در طلسم پری، ظهور کریمان پسر برزو و نبیرهٔ رستم، لشکرکشی سلیمان(ع) به چین و کشتن طغرای چینی، ربودن صخر دیو انگشتری سلیمان(ع) را، لشکرکشی پادشاهان چند کشور علیه کیخسرو و رویارویی هفت و سپس هشت لشکر دربرابر هم، رهایی رستم از طلسم و گرفتن عفریت دیو، رفتن رستم و کریمان به جست‌وجوی انگشتری سلیمان(ع) و جام و مهرهٔ جمشید که دزدیده شده است، پدیدآمدن گرشاسپ ثانی پسر جهان‌بخش و از نبیرگان رستم، پیداشدن نقابداری که خواستارِ خیمهٔ سبز، درفش اژدهاپیکر و کرسی گرشاسپی رستم است، داستان هفت‌منظر و گذشتن تهمتن از هفت‌خانهٔ کوکبان و رهانیدن فرزندان و فرزندزادگان از طلسم سیمابِ جادو، پیروزی دلاوران ایران بر مهتران و پهلوانانِ لشکریانِ مهاجم، کشتی‌گرفتن رستم با زرین‌قبا و سپس نقابدارِ طالب خیمه و درفش و کرسی که معلوم می‌شود جهان‌سوز نام دارد و پسر سهراب و نوهٔ تهمتن است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

در داستان‌های زرین‌قبانامه، که شاکله و موضوع اساسی آن مبتنی بر روایات و الگوهای نقالی و عامیانه است، زرین‌قبا در مقام نوهٔ رستم شخصیتی است که در دیگر طومارها و داستان‌های نقالی و عامیانهٔ تاکنون‌چاپ‌شده دیده نمی‌شود و در ادب پهلوانی ایران نخستین‌بار در این منظومه ظاهر می‌شود؛ همچنان که کریمان، فرزند برزو، گرشاسپ ثانی پسر جهان‌بخش و جهان‌سوز زادهٔ سهراب. از دیگر فرزندان و فرزندزادگان رستم جای جهانگیر پسر و برزو نوهٔ تهمتن در این منظومهٔ بلند و پرداستان خالی است. اغلب داستان‌های مربوط به رستم و اولاد او در زرین‌قبانامه منحصر به همین منظومه است و در متون منظوم و منثورِ پهلوانی دیگر (اعم از منظومه‌ها، طومارها و روایات شفاهی‌ـ مردمی منتشرشده) نیست. مقابله و زورآزمایی پهلوانان گرشاسپی در بخش‌های مختلف زرین‌قبانامه، به‌ویژه ستیز سختِ رستم با زرین‌قبا و جهان‌سوز در پایان منظومه، از نمودهای الگوی داستانی نبرد یلانِ رستم‌نژاد در روایات پهلوانی ایران است که پس از داستان معروفِ رستم و سهرابِ *شاهنامه* به‌کرّات و با تنوّعِ نسبتِ خویشاوندی طرفینِ مقابله و نیز فرجام خوش و غیرتراژیک، در منظومه‌های پهلوانی پس از *شاهنامه* و به‌ویژه طومارهای نقالی و داستان‌های عامیانه دیده می‌شود (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۹: ۱۸۱-۱۸۸).

اینکه داستان‌پرداز یا سرایندهٔ زرین‌قبانامه روایت‌های متعددِ این منظومه را با داستان صف‌آرایی هفت و سپس هشت لشکر در دشت ری پیوند داده است، هم گواهی بسیار مهم بر ماهیتِ نقالی‌ـعامیانهٔ داستان‌های این اثر است و هم دلیلی دیگر بر اهمیت، شهرت و محبوبیتِ روایت هشت لشکر در میان راویان و شنوندگانِ عصر صفوی.[۱۱]

مأخذ منظومه

ناظم زرین‌قبانامه گاهی داستان‌های متن را از زبان «پیر گوهرفروش» و «ترجمان» نقل کرده است که اگر تقلیدِ صِرف از موارد مشابه در *شاهنامه* نباشد،[۱۲] شاید قرینه‌ای بر شفاهی/ شنیداری‌بودنِ روایات منظومه به شمار آید:

چنین گفت آن پیر گوهرفروش — هم از مهرنوش و ز زنگی زوش (۱۳۲۱۰)

سخنگوی شد پیر گوهرفروش — از آن پیش کز تو ببرّند هوش

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

به من ترجمان این‌چنین کـرد یـاد — که چون آن نقاب‌افکنِ شیرزاد...
(۱۸۴۲۸ و۱۸۴۲۹)

در این دو بیت هم:

کنون ای نویسندهٔ داستان — سخن بشنو از گفتـهٔ باسـتان
(۱۶۵۱۱)

کنون ای نویسندهٔ داستان — یکی داستان بشنو از باسـتان
(۱۶۷۶۴)

چون منطقی نمی‌نماید که ناظم خود را با فعل «بـشنو» مخاطـب قـرار دهـد و بـه شنیدن داستانی که خود می‌سراید دعوت کند، محتمل است که شخص دیگری این عبارات را خطاب به سراینده (نویسندهٔ داستان) گفتـه و او عـینِ آن مخاطبـه را بـه نظم کشیده است. اگر این گمان درست و پذیرفتنی باشد، دلیلِ دیگـری بـر مأخـذ شنیداری زرین‌قبانامه است و احتمالاً نشان می‌دهد کـه کـسی داسـتان‌هـای آن را برای ناظم از متنی می‌خوانده یا از حافظه بازمی‌گفته و او نیز بـه نظـم درمـی‌آورده است.

در هر حال، چه منبع منظومهٔ شفاهی‌ـشنیداری بوده باشد و چه سراینده آن را از روی متنی مکتوب و منثور سروده باشد ـکه به تقلیـد از فردوسـی آن را «گفتـهٔ باستان» مـی‌نامدــ شـماری از شخـصیت‌هـا و بـسیاری از روایـات و رویـدادهایش نوساخته است و درمیان منابعِ تا امروز چاپ‌شده در جای دیگری دیـده نمـی‌شـود. ناظم زرین‌قبانامه خود از این موضوع آگاه بوده و دوبار بـه تـازگی و ناشـنیده‌بـودنِ داستان‌های منظومه در آن زمان تصریح کرده است:

نیامد به گوش کس این داستان — نبشنید کس هـیچ از باسـتان
... بُدی بکر ایـن لؤلـؤ شـاهوار — بسُفتم من ایـن گـوهر آبـدار
(۵۴۳۹ و ۵۴۴۰)

بگشتم به گِرد جهان سربه‌سـر — از این داستان کس ندارد خبـر
نبشنید کس هرگز این داستان — نـدارد کـسی یـاد از باسـتان
به شهنامه بس داستان گفته‌اند — دُرِ بکر زین‌گونه کم سُـفته‌انـد
(۸۹۵۳- ۸۹۵۵)

ساختار و موضوع داستان‌های زرین‌قبانامـه نقـالی‌ـعامیانـه اسـت و آنهـا را بایـد از برساخته‌های نقالان و راویان عصر صفوی یـا ادوار پـیش از آن دانـست کـه ممکـن

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

است گزارش منثور آن روزی در متن دست‌نویس‌های یکی از طومارها یافته شود. علاوه‌بر محتوای روایات، برخی نشانه‌های دیگرِ نقالی‌بودنِ شاکله و موضوع منظومه عبارت است از:

۱. رابطهٔ داستان‌های متن با روایت هفت/هشت‌لشکر که گفتیم از شناخته‌شده‌ترین و محبوب‌ترین داستان‌های نقالی در بین داستان‌گزاران و شنوندگان بوده است و نقش مرکزی آن در سلسله‌روایت‌های زرین‌قبانامه خود به‌تنهایی بهترین دلیلِ ماهیت نقالی‌ـمردمی منظومه است. ۲. در این منظومه از اشخاص نوظهورِ متعددی در هردو سپاه اهورایی (ایرانیان) و اهریمنی (دشمنان آنها) یاد می‌شود که بعضی از آنها برای نخستین‌بار در این متن معرفی شده‌اند. این موضوع از ویژگی‌های روایات نقالی و عامیانه است و در طومارهای منثور (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۸) و منظومه‌های پهلوانی این‌گونه (مانند برزونامه) بارها دیده می‌شود. ۳. اینکه در همان ابتدای منظومه دلیران ایران یک‌یک به میدان می‌آیند و به دست زرین‌قبا گرفتار می‌شوند، بن‌مایه‌ای است ویژهٔ داستان‌های نقالی و منظومه‌های مبتنی بر این نوع روایات که در آثاری نظیرِ *شاهنامه*، *گرشاسپ‌نامه*، *کوش‌نامه* و *بهمن‌نامه* به این صورت مفصل (اختصاص چند ده یا صد بیت به آمدنِ پیاپی چندین یل و مغلوب‌شدن آنها دربرابر یک نفر) دیده نمی‌شود. ۴. حرکت‌کردن پیاده‌ای تیزتاز در جلو رستم[۱۳] از مضامین روایات عیاری و نقالی است. ۵. یکی از رزم‌افزارهای مخصوص دیوان و پتیارگان در داستان‌های نقالی و عامیانه درخت یا داری است که چند سنگ آسیابِ بزرگ و گران بر آن بسته شده است (برای نمونه، رک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۴۶، ۲۷۲، ۳۵۳ و۷۳۹). در این منظومه هم می‌بینیم که عفریت دیو درختی به دست دارد که هفت سنگ آسیا با زنجیر بر آن بسته است:

همی هفت از آسیا سنگ سخت به زنجیر بربسته بُد بر درخت
(۳۱۹۷)

کوپال دیو هم در نبرد با رستم «ساطور» به‌کار می‌برد (بیت۲۲۳۰) که باز از سلاح‌های روایات عامیانه است. ۶. زال خطاب به زادشم، پسر افراسیاب، می‌گوید که او پدر رستمی است که:

به جنگ نخستین گهِ کیقباد ورا داده بُد جان تیره به باد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

گرفتش کمربند و برداشت خوار — که آرد بر تاجور شهریار
کمربند بگسست و افتاد پست — ز سر تاج داد و روانش نَخَست
ببخشید آن تاج بر کیقباد — یل تاج بخشش لقب او نهاد
(۱۴۳۵۰ -۱۴۳۴۷)

علت نامیده‌شدن رستم با لقب/صفت «تاج‌بخش» در *شاهنامه* نیامده است و این توضیح که چون او در نخستین نبرد خویش با افراسیاب تاج وی را می‌رباید و بر سر کیقباد می‌گذارد، شهریار ایران تهمتن را با لقب/ صفت «تاج‌بخش» می‌نامد گزارش ویژهٔ روایات نقالی است که در دو طومار کهن هم آمده (ر.ک: *طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۴۱۷؛ *هفت‌لشکر*، ۱۳۷۷: ۱۶۱). خاطرنشان می‌شود این‌گونه اشاره‌های داستانی ویژهٔ متون نقالی- به‌عنوان قراین ساخت و محتوای نقالانهٔ زرین‌قبانامه- نمونه‌های دیگری نیز در متن منظومه دارد؛ ازجمله: مسلمان و شیعه‌بودن رستم و زال، صفت «هندو» برای جهان‌بخش، اشاره به مغفر دیو سپید برای رستم، نشستن فرامرز بر پشت سیمرغ، بیدارکردن رستم دیو سپید را برای نبرد، رخش‌نژادی اسب تمور/تیمور و... .

کیفیت نظم و برخی ویژگی‌های سبکی

زرین‌قبانامه برخلاف منظومه‌هایی نظیر *شاهنامه*، *گرشاسپ‌نامه*، *بهمن‌نامه* و *کوش‌نامه* بدون مقدمه‌های معمولِ مثنوی‌های داستانی (شاملِ توحید، نعت نبی(ع) و مدح خلفای راشدین یا ائمهٔ معصومین(ع)، ستایش مهتر زمان، گزارشی از چگونگی کار و...) آغاز می‌شود و ازاین‌نظر تقریباً مشابهِ *فرامرزنامه*، *جهانگیرنامه* و داستان *رستم و کُک کوهزاد* است. این مسئله که ناظم چنین منظومهٔ بلندی را بدون مقدمه آغاز کرده تاحدودی عجیب و محل پرسش است و جالب‌توجه‌تر اینکه باوجود این‌کار، در میانه‌های متن درضمن داستان رسیدن رستم به درگاه حضرت سلیمان(ع)، در بخشی که عنوان آن «آغاز داستان آمدن رستم و پذیره‌شدن لشکر سلیمان» است، روایت را با مقدمه‌ای سیزده‌بیتی شروع کرده است؛ چنان‌که گویی داستانی مستقل یا منظومه‌ای را آغاز می‌کند:

به نام جهاندار دارندگان — که او پادشاه است و ما بندگان
تن و جان و چرخ روان آفرید — توانایی و ناتوان آفرید

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

... کنون از تهمتن یکی داستان شنو از مـن از گفتـهٔ باسـتان
(۱۰۹۲۷، ۱۰۹۲۸ و۱۰۹۴۰)

از نمایان‌ترین ویژگی‌های نظم و ساختار زرین‌قبانامه نقل داسـتان درمیـان داسـتان است که هم بر تعدد و تنوعِ روایات آن افزوده و هم تسلسل موضوعی متن را از هـم گسیخته و کار پی‌گیری مسیر داستان/ داسـتان‌هـا را بـر خواننـدگان و شـنوندگان اندکی دشوار کرده است. آغازِ داستانِ تازه ضـمن داسـتانی دیگـر، سـنّتی کهـن در قصه‌پردازی است که نمونـه‌هـای گونـاگونی در ادب شـرق و غـرب دارد و بـرخلاف شهرت آن به شگردی شرقی با خاستگاه هندی، در آثار قـدیمی مـصر و یونـان هـم دیده می‌شـود (ر.ک: تـوکلی، ۱۳۸۹: ۴۸۱و۴۸۲). بـا اینکـه نقـل داسـتان درمیـان داستان شواهد متعدّدی در متون منظوم و منثور فارسی دارد، در بین منظومه‌هـای پهلوانی به این شدت و شیوه ویژهٔ زرین‌قبانامه است.

زرین‌قبانامه همچون همهٔ منظومه‌های پهلوانی، دینی و تاریخی به‌لحاظ زبـان و بیان بسیار از *شاهنامه* متأثّر شده است، اما درکنار این بیان ادبی و باستان‌گرایانه، به دلیل منبع و ماهیت نقالی داستان و نیز شـاید احتمـالِ نقّـال و داسـتان‌گزاربـودنِ سرایندهٔ آن، ویژگی‌های سخنِ نقالی هـم در آن دیـده مـی‌شـود کـه در اینجـا بـه شماری از این ویژگی‌ها و قراین اشاره می‌کنیم.

الف) در روایات نقالی و داستان‌های عامیانهٔ فارسی برخی کلمـه‌هـا، عبـارت‌هـا، تصاویر، جمله‌ها و الگوهای دستوری تکرارشونده وجود دارد که مشخصهٔ سبکی این نوع آثار است و اصطلاحاً «گزاره‌هـای قـالبی» نامیـده مـی‌شـود (درایـن‌بـاره، رک: مارزلف، ۱۳۸۵: ۴۳۹-۴۵۹؛ یاوری،۱۳۹۰: ۱۳۹- ۱۷۰). از معروف‌ترین شواهدِ ایـن گزاره‌ها در زرین‌قبانامه دو نمونه نقل می‌کنیم:

۱. ناظم پس از رفتن رستم به پیکار عفریت دیو در کوه قاف می‌گوید:

از او گفته گردد که سالار نیـو چه سازد به میدان عفریت دیو
بیـایم دگـر بـر سـر داسـتان بگویم که چون بود این داستان
(۱۱۱۵ و۱۱۱۶)

این مفهوم که «ای خواننده/شنونده به داستان کنونی برخواهم گشت، آن را به یـاد داشته باش و روایت دیگری را گوش کن» در متون نقالی و عامیانه با تعابیر مختلف

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

تکرار می‌شود (برای این تعبیر و نمونه‌های آن، ر.ک: مارزلف، ۱۳۸۵: ۴۴۶ و۴۴۷؛ یاوری،۱۳۹۰: ۱۴۵ و۱۴۶).[۱۴]

۲. در پایانِ نامه‌ها عبارت «والسلام» آمده که ویژهٔ این نوع متن‌هاست و در *شاهنامه* و منظومه‌های پهلوانی رسمی به‌کار نرفته است:

چنین است کردار ما والسّلام به پیش شهنشاهِ با نام‌وکام

(۶۸۷)

ب) بعضی واژه‌ها و ترکیبات در زرین‌قبانامه مختصّ متون و داستان‌های نقالی‌ـعامیانه است، ازآن‌جمله:

ب. ۱. ارچنگ (بیت۲۱۶): نام دیوی که در خان ششمِ رستم به دست پهلوان کشته می‌شود در *شاهنامه* «ارزنگ» است، ولی در برخی روایات نقالی و عامیانه اسم او یا برادرش به صورت «ارجنگ» و «ارچنگ» آمده است (برای نمونه، ر.ک: *طومار کهن شاهنامه*، ۱۳۷۴: ۱۶۵ و۷۸۰؛ *کلیات رستم‌نامه*، بی‌تا: ۱۲) که زرین‌قبانامه هم از این شمار است.

ب. ۲. جمشیدِ جم (بیت ۹۵۹): افزودنِ «جم»ـ که جزء نخست کلمهٔ «جمشید» استـ بر این نام و ساختن ترکیبِ تأکیدی «جمشیدِ جم» از کاربردهای طومارهای نقالی و داستان‌های عامیانه است (برای دیدن نمونه‌هایی، رک: طومار نقالی شاهنامه،۱۳۹۱: ۱۷۴؛ زریری، ۱۳۶۹: ۱۹۷).

ب. ۳. چهل: این عدد در منظومه در مواردی مانند «چهل گرز» (بیت۱۶۹۷)، «کشته‌شدن چهل پادشاه» (بیت۱۹۵۷)، «چهل زخم ساطور» (بیت۲۲۶۱) و «چهل انگشت» (بیت۱۱۹۶۱) تکرار شده است. «چهل» از اعداد نمادین و پرتکرارِ فرهنگ، ادب و آیین‌های مردم مختلف جهان ازجمله ایران است.[۱۵] این عدد با معدودهای گوناگون غالباً در داستان‌های عامیانه و نقالی دیده می‌شود. از متون پهلوانی دیگر «چهل» بیش‌ازهمه در داراب‌نامهٔ طرسوسی، فرامرزنامه و جهانگیرنامه تکرار شده است.

ب. ۴.پیش جلو: به معنای «پیشاپیش» است و به‌صورت «دهنهٔ جلو» هم در متون نقالی و عامیانه دیده می‌شود:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

نوند پیاده به پیش جلـو بدو گفت رستم سرافراز گو
(۸۹۰)

ب. ۵. زورزدن: از کاربردهای عامیانه/محاوره‌ای و مربوط به متون متـأخر (ظـاهراً از صفویه به بعد) است:

بسی زورها زد به زرین‌قبا نتابید با شـیر جنـگ‌آزمـا
(۴۹۳)

ب. ۶. مفت: این واژه هم از لغات عامیانهٔ روایات نقالی و مردمی است: «مرا کشته بودند آن هرسه مفت» (۱۸۱۷۴)

ب. ۷. اینکه سرخاب جادو می‌گوید رستم و همراهان او را می‌گیرد و «کنمـشان کباب و خورم با شراب» (۲۷۲) از تعابیر داستان‌های عامیانهٔ ایرانی است.

ب. ۸. «هیرمن» به‌جای «هیرمند» (←بیت ۱۷۸۷۴) هم صورتی اسـت کـه در روایات نقالی به‌کار می‌رود.

ج) در صور خیال منظومه بعضی از مشبهٌ‌به‌ها عامیانـه اسـت. مـشهورترینِ ایـن تـشبیهات کـه در ایـن مـتن و دیگـر آثـار نقـالی و مردمـی بارهـا دیـده مـی‌شـود «به‌دونیمه‌کردن پیکر هماورد چون خیار» است: «بـه دو نیمـه شـد پیکـرش چـون خیار» (۲۲۷۰). مشبهٌ‌بهِ «پنیر» بـرای «نـور مـاه» و «خیـک نفـت» بـرای «سـینهٔ جادوگر» نیز در دو بیت زیر از تصویرهای عامیانه محسوب می‌شود:

جهان گشت یکسر به مانند شیر بُدی نور شیر مهش چـون پنیـر
(۲۰۵۸)

دو پستان چو دو خیک نفط سیاه فکنده به بـر آن ددِ کینـه‌خـواه
(۶۲۷۲)

در ارزیابی کلی می‌توان گفت که زرین‌قبانامه ازمنظر کیفیت نظـم/ هنـر سـخنوری منظومه‌ای است متوسط[۱۶] که هم بیت‌های زیبا در آن یافت مـی‌شـود و هـم دارای ابیات سست، تکرارهـای مـلال‌آور، عیـوب قافیـه و ایرادهـای وزنـی اسـت. یکـی از ضعف‌های نظمِ این اثر تکرارهای معمولاً نازیباست که غالباً از سـر تنگنـای وزن یـا ضرورت ساختن قافیهٔ ابیات صورت گرفته و در یک مورد نیز به‌اصطلاح اعنات/ لزوم مالایلزم است که شاید متأثر از این‌گونه هنرنمایی‌های تصنعی برخی قصیده‌پـردازانِ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

عصرِ سرایش منظومه باشد. مثال اخیر تکرار کلمهٔ «آهو» با دو معنای «جانور معروف» و «عیب» در چند بیتِ متوالی زیر است:

چه آورد نزدیک بابش دلیر — برون رفت آهو ز چنگال شیر
شگفتی فرو ماند آن رزمجو — که آهو گریزان شد از دست او
همی هر کسی گفت با دیگری — که گرشسب گردی است با داوری
سرِ آهو آرد به خمّ کمند — نیارد نگه داشت آن دیوبند
دلیری کز آهو در آهو شود — چه‌سان با دلیران به یک‌سو شود
سگالش به گوش سپهبد رسید — کز آهو ورا آهو آمد پدید
بگفتا همان به کز آهوی سر — برون آورم پیش فرّخ پدر
همان نامداران و جنگاوران — نگویند آهوم با دیگران
همان به ز دنبال آهو شوم — مگر زان که ز آهو بی آهو شوم
شوم کشته یا آرم او را به چنگ — که آهو برِ سروران هست ننگ
بگفت این و انگیخت باره ز جای — ز آهو سوی آهو آورد رای

(۲۰۳۵۱ -۲۰۳۴۱)

زرین‌قبانامه و منظومه‌هایی از این نوع که قالب آنها مثنوی و غالباً در بحرِ متقارب و موضوعشان پهلوانی، دینی یا تاریخی است به جهت توجه ویژه به *شاهنامه* اغلب از ویژگی‌های عمومی سبک خراسانی و ویژگی‌های سبک شخصی فردوسی پیروی می‌کنند و شاید اگر بررسی بسامدی دقیقی صورت بگیرد نمود مختصات سبکی زمان نظم آنها- در اینجا شعر عصر صفویه- در این آثار کمتر از عناصر زبانی و بلاغی سبک خراسانی و *شاهنامه* باشد. به تعبیری دیگر، در منظومه‌های پیروِ *شاهنامه* نوعی بازگشت ادبی درقالب مثنوی رخ داده است. برهمین‌اساس، در مطالعهٔ سبک‌شناختی این آثار استخراج و ذکر کاملِ همهٔ ویژگی‌های سبکی درنهایت چیزی جز تکرار بخشی از فهرست مطالب کتاب *سبک خراسانی* در شعر فارسی اثر محمدجعفر محجوب نخواهد بود و به‌عقیدهٔ نگارنده روش علمی‌تر این است که به بررسی کاربردها و ویژگی‌های آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و فکری برجسته‌تر، که ممکن است از نوادر استعمال‌های هر متن باشد و بر نویافته‌ها یا شواهد سبک‌شناسی شعر یا تاریخ زبان و بلاغت فارسی بیفزاید، بسنده شود. ازاین‌منظر، به شماری از مختصات سبکی زرین‌قبانامه در چهار حوزهٔ نکات زبانی، مسائل دستوری، بلاغت و موضوعات فکری/ اندیشگی اشاره می‌کنیم:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

الف) نکات زبانی

در زرین‌قبانامه به دلایلی چون قالبِ مثنوی متن، تأثر سراینده از اسلوب فردوسی و البته ذوق و توان واژه‌سازی او ترکیبات متنوعی به‌کار رفته که بعضی از آنها نیز ظاهراً نوساخته- یا دست‌کم کم‌کاربرد در متون فارسی- است که فهرست کامل آنها را باید در نمایه‌های متن مصحَّحِ منظومه دید و در اینجا چند نمونه می‌آوریم: شعله‌ناک (بیت۶۲)، پاک‌دید (۶۲۶)، دادکار (۷۶۴)، کُه‌نمون (۸۸۵)، فرهنگ‌خو (۱۴۲۲)، شکرپاسخ (۴۲۸۰)، وارون‌سگال (۶۴۵۱)، قندخند (۹۲۹۸)، زرکار (۹۷۱۶)، خویش‌نشناس (۱۱۹۹۰)، نکته‌رانی (۱۴۹۶۴)، شیرین‌نفس (۱۴۹۷۰)، وارون‌نسب (۱۷۳۶۶) و... .

ازنظر آوایی تلفظ سه کلمه در زرین‌قبانامه توجه‌برانگیز و درخور یادکرد است. نخست «دِو» (dev) که چهاربار به‌جای «دیو» به‌کار رفته[۱۷] و تلفظ پهلوی این واژه است (رک: مکنزی، ۱۳۷۹: ۶۴) که در ایران پس از اسلام در گویش انوج،[۱۸] کلارستاق[۱۹] و لهجهٔ کردی سلطان‌آباد[۲۰] (رک: کیا، ۱۳۹۰: ۴۰۲) و زبان ترکی آذربایجانی همچنان به همان صورت کهن تلفظ می‌شود. دوم، «چِست» (čest) که یک‌بار با «زشت» هم‌قافیه شده است[۲۱] و اگر به ضرورت قافیه نباشد شاید نشانه‌ای از گویشِ زادگاه سرایندهٔ منظومه باشد. چهاربار هم «شگفت» با «گفت» و «بگفت» در محل قافیه قرار گرفته است که به ضمّ (گ) خوانده می‌شود و البته نمونه‌های مشابه دیگری در شعر فارسی دارد (رک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «شگفت») و در ریشهٔ مفروض برای این واژه و برخی صورت‌های ایرانی باستان و میانهٔ آن نیز به نظر می‌رسد (رک: نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۸۷/۲).

در منظومهٔ زرین‌قبانامه تعدادی لغت و ترکیب خاص وجود دارد که در حدود جست‌وجوهای نگارنده یا در فرهنگ‌ها و متون فارسی نیست، یا معنای آنها ویژهٔ این اثر است یا اینکه در بعضی فرهنگ‌ها بدون شاهد ثبت شده است. این کاربردهای نویافته یا نادر که در مقالهٔ مستقل دیگری بررسی شده است (رک: یادداشت شمارهٔ ۴) باید در تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی به آن توجه شود و در اینجا به چند نمونه از آنها اکتفا می‌شود: اَبیر: ظاهراً به معنای اشک ناشی از بهانه (بیت۲۳۰۲۸)، درخت: درفش (۱۱۸۵۸)، درخش: تیره و تار (۱۱۱۳)، ریشه:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

آسیب‌دیده (۱۳۲۷)، زو: بانگ (۱۶۰۰۹)، شیرسر: جوان نوبالغ (۸۰۳)، کفتن: خوابیدن (۴۴۲۰)، کویزه/ کویژه: بخشی از بارگاه و خرگاه (۱۰۱۵۳)، گَرود: اژدها و نیز استعاره از پهلوان (۱۷۵۳) و... .

ب) مسائل دستوری

از ویژگی‌های صرفی و نحوی این منظومه مواردی نظرگیرتر است: کاربرد دو حرف اضافهٔ «بر به» درکنار هم و برای یک متمم: «نمانند یک دم تو را بر به زین» (۵۰)؛ آمدن حرف اضافه پیش از مفعول: «فرامرز بر لشکر او بدید» (۸۸۲)؛ استعمال «او» در معنای «آن» و نقش صفت پیشین اشاره‌ای: «ببست او دو بازوی او اهرمن» (۶۵۳۹)؛ آوردن «همی» پیش از «می» استمراری فعل: «همی نعره می‌زد چه رعد بهار» (۶۴۰۱)؛ صورت «خواهستن» به‌جای «خواستن»: «ز شادی برافشاند خواهِست جان» (۱۶۷۲۴)؛ و فاصله‌انداختن مضاف‌الیه میان موصوف و صفت که اصطلاحاً اقحام نامیده می‌شود (دراین‌باره، رک: ذاکری، ۱۳۷۸: ۱۶-۱۸): «به اسبِ سیاوخشِ دریاگذار» (۷۷۵۲) به‌جای «اسبِ دریاگذارِ سیاوخش».

ج) بلاغت

از وجوه بلاغی و ادبی، توصیف در زرین‌قبانامه به‌سان *شاهنامه* و منظومه‌های دیگر جایگاه نمایانی دارد و ناظم موضوعات و عناصر گوناگونی چون طلوع و غروب خورشید، پهلوانان، جادوان، دژ، اسب، رزم‌افزارها، بیشه، بزم، اژدها، سروش، زیبارویان، آسمان، شب، کوه، دشت، رزم، دیو و... را بارها در یک، دو و گاه چند بیتِ متوالی وصف کرده است. ازاین‌بین به‌لحاظ بسامد و تنوع و تکرار، توصیفاتِ طلوع و غروبِ آفتاب بیش‌ازهمه در این اثر دیده می‌شود. برای نمونه:

طلوع:

دگر روز کاعرابی روزگار — به جمّازهٔ آسمان شد سوار
به نوک سنان شاه سیارگان — ربود از رخ آسمان اختران
(۱۳۰۷۸ و۱۳۰۷۹)

غروب:

چنین تا دگر مهرِ زرین نقاب — چه ماهی فرو برد سر را به آب
دگر کشتی مهر در هم شکست — دل پیر ملّاح گردون بخَست

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

به زورق درآمد قمـر در زمـان به گرداب پرموج گـردون روان
(۱۹۱۷۰ -۱۹۱۶۸)

اصلی‌ترین ضعف توصیف‌های این منظومه غیر از اطناب، که گاهی دیـده مـی‌شـود، بی‌توجهی به زمینهٔ پهلوانی متن و موضوع وصف و استفاده از عناصـر غنـایی بـرای توصیف برخی یلان نام‌بُردارِ داستان است. در این موارد، که دقیقـاً بـرعکسِ هنـر و موقعیت‌شناسی فردوسی در *شاهنامه* است، اگر خواننده/ شنونده پیـشتر بـا نـام یـا شخصیتی که وصف می‌شود آشنا نباشد چنین خواهد پنداشت که سـخن سـراینده دربارهٔ معشوقی نازک‌اندام و خوب‌روی است.[۲۲] برای نمونه ابیات زیر به‌ترتیب دربـارهٔ پهلوانان پرخاشخری مانند جهان‌بخش و کریمان، از نوادگان رستم، است:

به گِردِ رخش خطّ عنبرفـشان به خورشید بر مشک کـرده نـشان
به سر بر کلاهی ز یـاقوت و دُر همـه دشـت از لعـل گردیـده پـر
(۱۶۳۳ و۱۶۳۴)

اَبَر گِرد رویـش خـطِ عنبـرین بـه‌سـان بنفـشه بـه بـازار چـین
و یا هاله بر گِرد مه بُـد پدیـد چه مشکی که پرده به خود درکشید
(۲۸۱۷ و۲۸۱۸)

ایراد دیگر در توصیف‌های زرین‌قبانامه، که یـک‌بـار دیـده مـی‌شـود و بـا بلاغـت و بوطیقای ادب حماسی مغایر است، خوارداشتِ پهلوانـان بزرگـی نظیـر گرشاسـپ و نریمان و زال در وصف دلاوری دیگر است. این شیوه شبیه مبالغه‌های قصاید مدحی است:

به‌سان نریمان دو صد بنده‌اش چو گرشسپ صـدگو سـرافکنده‌اش
رخش آفتاب و دو ابـرو هـلال به مردی و هـوش و خـرد بـه ز زال
(۵۳۰۲ و۵۳۰۳)

در بعضی ابیات منظومه ایجازهای زیبـایی دیـده مـی‌شـود کـه بـه‌احتمـال بـسیار تأثیرپذیری از این هنر فردوسی است.[۲۳] در این بیت‌ها دقت کنید:

بگفت این و برخاست برتافت روی برآشـفته گردیـد آن رزمجـوی
(۸۵۴)

بپختند و خوردنـد و رفتنـد شـاد کسی را نبـد غیـر عفریـت یـاد
(۴۴۹۰)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

برفتنــد و دیدنــد و گــشتند بــاز که یک دختری باشد این دلنــواز
(۱۷۴۴۰)

درکنارِ این‌گونه بیت‌ها البــته اطناب نیز در متن جای خود را دارد و دور نیست کـه در چنین مواردی ناظم از سبک اسدی توسـی در *گرشاسـپ‌نامـه* و خمـسهٔ نظـامی پیروی کرده باشد. بیشترین محلی که سراینده گرفتار درازگویی شده گفت‌وگوهـای میان اشخاص است. در چند مورد نیز اصرارِ ملال‌آور او بر ذکر متعدد و متوالی آلات و اصطلاحات موسیقی سخن را در توصیف مجالس بزم طولانی کرده است.[۲۴]

مبالغه (غلو و اغراق) ویژگی ذاتی کلام منظوم و منثورِ حماسی است که نوع آن در آثار ادب پهلوانی ایران متفاوت است. در زرین‌قبانامه هـم بـه تقلیـد از *شـاهنامه* مبالغه‌های شکوهمند و زیبا به نظر می‌رسد و هم بزرگ‌نمایی‌های گزافه‌گونهٔ متـأثر از *گرشاسپ‌نامه* و برخی قصاید ستایشی که جنبهٔ انتزاعی و وهمی آن غالـب اسـت. مثال‌هایی که در ادامه می‌آید از مواردِ نوعِ نخست (مبالغات *شاهنامه‌ای*) است: «کـه از گردشان شد جهان آبنوس» (۲۵۰)، «برش آهن و سـنگ، مـوم اسـت و خـاک» (۶۷۵)، «غو مویه برشد ز لشکر به ماه» (۱۱۴۱۶)

بلـــرزد ز شمـــشیر او آفتـــاب شــود کــوه از بــیم او همچــو آب
(۴۴۰)

این ابیات هم از اغراق‌های اسدی‌وار و قصیده‌مانندِ منظومه به‌شمار می‌آید:

اگر مرغ اندیــشه صــد ســال پــر زنــد نــاورد بــر ســر او گــذر
(۴۳۹۸)

یکی قلعه‌ای دید سر بــه آســمان زحل بر درش کمتــرین پاســبان
(۴۴۹۱)

یکی باره زیرش چــه بــاد شــمال که پیشش تکی بود دشت خیــال
(۵۳۰۷)

گریزنده بودی که از تنش پوســت فکنــدی نپنداشــتی درع اوســت
(۲۲۹۱۲)

در هردو دسته از مبالغه‌های زرین‌قبانامه کلمه و مفهومِ «زمانـه» نـسبت بـه دیگـر مفاهیم و عناصرِ مبالغه‌ساز تکرارِ توجه‌برانگیزتری در محورِ تصاویر و تعـابیرِ مربـوط دارد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

از صنایع بدیعی جناس تام و مرکب در منظومه شواهد متعددی دارد و ناظم با این گروه از کلمات و اغلب در محل قافیهٔ ابیات بازی لفظی و معنایی کرده است: جهان/ جهان؛ شهریار/ شهر، یار؛ روان/ روان؛ کارزار/ کار، زار؛ پایدار/ پای دار؛ بهشت/ بهشت؛ چین/ چین؛ مَرغزار/ مُرغ، زار؛ به بر/ ببر و... .

ناظم زرین‌قبانامه برای استعاره‌سازی خویش بیش‌ازهمه از واژه‌ها و عناصر شهریاری و سپاهی‌گری استفاده کرده است و پس از آن به‌ترتیب موضوعات و عناصرِ مربوط به طبیعت (غیر از گل‌ها و گیاهان)، مفاهیم و کلمات متنوعِ دیگر، درختان، گل‌ها و گیاهان و سرانجام جانوران. دراین‌میان، «شاه» (با صفت و مضاف‌الیه) و «کوه» (به‌تنهایی یا صفت و مضاف‌الیه) پرتکرارترین استعاره‌های مصرحهٔ متن است. از مستعارٌله‌ها نیز سراینده بیشتر از هرچیز دیگری برای خورشید و نور آن و روز استعاره به‌کار برده است و سپس شب و سیاهی و بعد آسمان. در استعاره‌های اثر استفاده از عناصرِ حماسی‌ـ اساطیری مانند «جام جمشید» (برای خورشید)، «سروش» (برای دختر زیبارو) و «سیمرغ» (برای روز) با توجه به زمینهٔ پهلوانی و داستانی آن مناسب و درخور توجه است. داوری دربارهٔ تازه یا تکراری‌بودنِ تصاویر استعاری زرین‌قبانامه نیازمند مطالعهٔ دقیقِ آماری و مقایسه‌ای است، اما مواردی چون «اعرابی روزگار» (برای خورشید)، «پری» (برای روشنایی روز)، «حواصل» (برای روز)، «دَم گاز» (برای سیاهی شب) و «سیاره» (برای اشک) دست‌کم در حوزهٔ صورخیال متون پهلوانی درخور بررسی است. همچنان‌که بیشترین مستعارٌله‌های استعاره‌های زرین‌قبانامه «خورشید» و «روشنایی روز» است، در استعاره‌های مکنیهٔ غیراِضافی آن نیز «آفتاب» و «نور روز» بیش از عناصر دیگر در مرکز تصاویر تکرار شده است.

از مقایسهٔ تشبیهات و استعارات زرین‌قبانامه دانسته می‌شود که این متن‌ـ چنان‌که مناسبِ نظم پهلوانی است‌ـ تشبیه‌گراست و ناظم برای ساختن تصاویر تشبیهی خویش از منابع متعددی مانند عناصر طبیعت، درختان، گل‌ها و گیاهان، جانوران واقعی یا داستانی، ابزار و اشیا، مشاغل، اندام‌ها و متعلقات بدن، اشخاص و موضوعات داستانی و غیره بهره گرفته است. ازاین‌بین، بیشترین مشبهٌ‌به‌ها به‌ترتیب از حوزهٔ طبیعت، ابزار و اشیا و سپس درختان و گیاهان و بعد جانوران انتخاب شده

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

است. پرتکرارترینِ آنها نیز به‌ترتیب «کوه» (به‌تنهایی یا با صفت و مضاف‌الیه) (۱۵ بار)، «باد» (با صفت و مضاف‌الیه یا تنها) (۱۴ بار)، «ابر» (به‌همان‌سان) (۱۲ بار) و «خورشید» (همان‌گونه) (۱۰ بار) است که همه از عناصر طبیعی است و ناظم به‌رغمِ شیوهٔ تصویرپردازی رایجِ زمان از مفاهیم انتزاعی، وهمی یا خیالی مانند آه، اجل، ایمان، جان، جوهر و... بسیار اندک استفاده کرده است که درکنار پیروی از سبک فردوسی نشان‌دهندهٔ هوشیاری او دربارهٔ نوعِ ادبی و موضوعِ منظومهٔ خویش نیز هست.

درمیان مشبهٌ‌به‌های زرین‌قبانامه موارد گوناگونی دیده می‌شود که به تأثیر از *شاهنامه* است و این البته ویژگی سبکی همهٔ منظومه‌های پس از فردوسی است که بخشی از تصاویر آنها وام‌دار شبکهٔ صورخیال حماسهٔ ملی ایران است. از شواهدِ نمایانِ این تأثیرپذیری در زرین‌قبانامه به دو نمونهٔ مهم‌تر اشاره می‌کنیم:

۱. در این متن ترکیب «آبان بهمن» چهاربار مشبهٌ‌بهِ سیاهی و تاریکی جهان قرار گرفته است:

جهان شد چه آبانِ بهمن سیاه — نه سیاره پیدا نه تابنده ماه (۱۱۴۸۸)

جهان شد چه آبانِ بهمن سیاه — از آن گرد خورشید گم کرد راه (۱۱۷۴۶)

جهان شد چه آبانِ بهمن سیاه — بماندند برجای زال و سپاه (۱۴۹۱۴)

جهان شد چه آبانِ بهمن سیاه — شب تیره‌گون گشت و بنمود ماه (۲۲۱۲۴)

مشبهٌ‌بهِ «آبانِ بهمن» و مصراعی که در هر چهار کاربردِ این ترکیب به‌عینه تکرار شده از *شاهنامهٔ* فردوسی گرفته شده است:

جهان شد چو آبانِ بهمن سیاه — ستاره ندیدند روشن نه ماه
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲/ ۵۷۳/ ۱۵۲)[۲۵]

«آبان» نام روز دهمِ هرماه در گاه‌شماری ایران پیش از اسلام است و «آبانِ بهمن»، یعنی دهم بهمن، روز برگزاری جشن سده بوده است و در آن آتش می‌افروخته‌اند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

در این بیت- و به‌تبع، بیت زرین‌قبانامه- وجه‌شبه تیرگی برخاسته از دودِ آتشِ انبوهِ جشن شب دهم بهمن‌ماه است (رک: فردوسی، ۱۳۷۹: کتاب صفر/۲۱۵).

.۲

در افتاد مانند آتش به نی از آن رزم گشتند کوتاه پی
(۲۲۷۹)

سابقهٔ تشبیهِ پهلوان به آتشی که در نیستان افتد به یادگار زریران می‌رسد که در وصف زریر آمده است: «زریر کارزار آنگون نیک کند چنان‌که آذر ایزد اندر نیستان افتد اُ بادش نیز یار بود» (یادگار زریران، ۱۳۷۴: ۶۴). این تشبیه بعداً در هزاروچند بیتِ دقیقی به تأثیر از مأخذ داستان به‌کار رفته است:

به لشکرگه دشمن اندر فتاد چو اندر گیا آتش و تیز باد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۵۶/۱۲۸/۵)

فردوسی نیز آن را به صورت‌هایی مانند «چو آتش که برخیزد از خشک نی» (همان: ۶۰۸/۴۵/۲) و «برافروخت برسان آتش ز نی» (همان: ۳۴۷/۱۴۶/۲) استفاده کرده است.[۲۶]

در زرین‌قبانامه به تناسب محتوای اثر و نیز توجه سراینده به *شاهنامه* و *گرشاسپ‌نامه* شماری از شخصیت‌های ملّی-پهلوانی ایران (یلان و شهریاران) درمقام مشبّهٌبه به‌کار رفته‌اند ازجمله: تهمورث (به‌صورت چو طهمورث دیوبند) (۲۳۶۷)؛ گرشاسپ (به بازو چه گرشسب فرخنده‌کام) (۲۷۲)؛ جمشیدِ خورشید (چه جمشیدِ خورشید برشد به گاه) (۲۲۲۹۷)؛ ضحاک شب (دو بازوی ضحّاک شب را ببست) (۱۶۵۳۷) و غیره غیر از این موارد و مشبهٌبه‌های سنتی و قالبی نظیرِ «اژدها» و «دیو» که ویژهٔ همهٔ متون پهلوانی است، در این منظومه از دیگر عناصر و موجودات حماسی، اساطیری و داستانی نیز در تصویرسازی استفاده شده است که برخی از آنها عبارت است از: «دیو سفید» برای تهمتنی سیاهان عادی (به تن هریکی همچو دیو سفید) (۱۱۸۴۷)؛ «سروش» برای چهره و اندام زیبارو (به کف ابر بهمن به چهره سروش) (۵۱۹۵)؛ «سیمرغ» برای روز (چه از آشیان باز، سیمرغِ روز) (۱۴۷۸۰) و «منهراس»[۲۷] برای پهلوان (گه رزم و کین بود چون منهراس) (۱۸۰۸۹).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

د) موضوعات اندیشگی/ فکری

همان‌گونه‌که پیشتر اشاره شد، زرین‌قبانامه برخلاف *شاهنامه* و برخی دیگر از مثنوی‌های داستانی مقدمهٔ مستقلی در آغاز ندارد. ازسوی دیگر، حضور ناظم آن در سراسر متن چندان نمایان نیست و او تقریباً همه‌جا راوی و سرایندهٔ داستان است. ازهمین‌روی، اشارات زیادی دربارهٔ جهان‌بینی و اندیشه‌های این ناظم گم‌نام در اثر او یافته نمی‌شود و آنچه درخورِ بیان است سه نکته/ موضوعی است که در ادامه می‌آوریم:

۱. ناظم به پیروی از شیوهٔ فردوسی در جای‌جای گزارشِ منظومِ روایات، درقالبِ یک، دو یا چند بیت به بیان مسائل تعلیمی پرداخته/ گریز زده است که موضوع بیشتر آنها نکوهش روزگار و گیتی و سفارش به دل‌کندن از جهان گذران است. نمونه‌ای را می‌خوانیم:

گرفتند گردان زر و سیم و گنج — چنین است رسم سرای سپنج
یکی زو تن‌آسان یکی دردناک — یکی بر سپهر و یکی بر به خاک
یکی شادمان و یکی دل‌نژند — یکی دردناک و یکی خندخند
مدارش چنین است این بی‌مدار — تو چشم مدار از مدارش مدار
(۱۶۴۳۸ -۱۶۴۳۵)

۲. او دوبار از زبان شخصیت‌های داستانی منظومه (بیژن و رستم) زنان را نکوهیده و بی‌وفا، رازندار، حاسد و کم‌خرد دانسته است که بازتابی از اندیشه‌های زن‌ستیزانهٔ گذشتهٔ فرهنگی- تاریخی ایران ازجمله عصر صفوی[۲۸] است:

ولیکن نگویم، که زن بی‌وفاست — به زن رازگفتن سراسر خطاست
(۷۴۰۷)
زنان را حسد بیش و عقل اندکی — چه اندک که از صد نباشد یکی
(۱۰۳۳۳)

۳. یک‌بار هم بانوگشسپ، دختر رستم، خطاب به مهاران، سردار عرب، در ذم و خوارداشتِ تازیان سخن رانده است که شاید به تأثیر و تقلید از بیت‌های اصلی و الحاقی نقد و تحقیرِ اعراب در *شاهنامه* باشد:[۲۹]

بخندید بانو که ای بدگهر — عرب را نباشد به گیتی هنر
چه گویی ز اصل و نژاد عرب — عرب را نباشد به گیتی ادب
به بر سوسمار است او را خوراک — خورد هرچه بیرون کند سر ز خاک

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

نتابنـــد از مـــوش وز مـــار روی — زبـــان‌آور و تنـــد و بیهـــوده‌گـــوی
شـــب و روز در کـــوه و صـــحرا و بـــر — بـــه دزدی برافراختـــه جملـــه ســـر
که آیند در شـــهر و در دشـــت دزد — به دزدی چـــه مـــزدور گیرنـــد مـــزد
نه‌شان پوشش و نه خورش نـــه ادب — دواب‌انـــد یکـــسر دیـــار عـــرب
(۱۸۰۳۱ -۱۸۰۲۵)

نتیجه‌گیری

زرین‌قبانامه منظومه‌ای است در ۲۱۱۳۳ بیت اثر ناظمی ناشناس و محتملاً از عـصر صفوی که به دلیلِ روی‌دادن حوادث داستانی آن در روزگـار پادشـاهی کیخـسرو و تعدد و تنوع روایات آن با محوریت زرین‌قبـا، نـوهٔ رسـتم، و حـضور دیگـر پهلوانـان سیستان ازجمله خود تهمتن اهمیتِ درخور توجهی در تـاریخ ادب حماسـی ایـران دارد. طولانی‌بودنِ منظومه و تازگی بسیاری از داستان‌هـای گونـاگونِ مـتن، کـه در متونِ رسمی و نقالی- عامیانـهٔ تـاکنون چـاپ‌شـده دیـده نمـی‌شـود، مـواد خـام و موضوعاتی را در اختیار محققانِ این حوزهٔ تخصصی مـی‌گـذارد کـه حتمـاً بایـد در بررسی جامعِ سنـت حماسی- پهلوانی ایران و دنبالـه/ تکملـهٔ اخبـار یـلان خانـدان گرشاسپ مرکزتوجه باشد. به‌رغم ساختار و بیان نقالی- عامیانـهٔ زریـن‌قبانامـه، هـم ازنظر واژگانی و هم به‌لحاظِ اشارات و موضوعات داستانی، نکته‌هـای مهمـی از ایـن متن به دست می‌آید که باید در مقالات دیگری بدان‌ها پرداخت.

پی‌نوشت

۱. در این باره، رک: صفا، ذبیح‌الله؛ «اشاره‌ای کوتـاه بـه داسـتان‌گـزاری و داسـتان‌گـزاران تـا دوران صفوی»، *کلک*، شمارهٔ ۶۱- ۶۴، فروردین- تیر ۱۳۷۴: ۹- ۱۶؛ عاشورپور، صادق؛ *نمایش‌های ایرانـی*، تهران، سورهٔ مهر، ۱۳۸۹، ج۴: ۲۲۳- ۲۳۹؛ لسان، حسین؛ «شاهنامه‌خوانی»، *هنـر و مـردم*، شـمارهٔ ۱۵۹ و۱۶۰، دی و بهمن ۱۳۵۴: ۱۲- ۱۴؛ نجم، سهیلا؛ *هنر نقالی در ایران*، تهران، فرهنگستان هنـر ۱۳۹۰: ۷۳- ۸۸.

۲. مراد از «تأخر» در این بحث کاملاً روشن است، ولی دربارهٔ «عامیانگی» این توضیح را بایـد افـزود که داستان‌های *شاهنامه* و برخی منظومه‌های اصیل و کهنِ پس از آن به اعتبار اینکه اصلِ منثورِ آنها پرداختهٔ ذهن و زبان و پسندهای ایرانیان باستان است «عامیانه» در معنای «مردمی، مردم‌سـاخته و مردم‌پسند» قلمداد می‌شود ولیکن قدمتِ این روایات، استناد آنها به مآخذ مکتـوبِ کهـن و تـدوین منظومشان درقالب آثار ادبی فخیم موجب می‌شود که «عامیانه» در معنایی که بر منظومه‌های عصر صفوی و پس از آن اطلاق می‌شود برای *شاهنامه* و چند منظومهٔ دیگر به‌کار برده نشود. آثار عامیانـهٔ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

(منظوم و منثورِ) روزگار صفویان و بعد از آن، بیشتر آفریدهٔ خیال داستان‌گزارانِ این دوره ــ غالباً بدون سابقهٔ مکتوب و کهن ـ است و به‌لحاظ بیانی خصوصیات سبک نقالی در آنها آشکارا نمایان است؛ حتی اگر موضوعِ منظومه‌ها پهلوانی باشد و در زبان از *شاهنامه* تقلید کنند.

۳. این منظومه با تصحیح، مقدمه و تعلیقاتِ نگارنده به‌زودی به‌همت انتشارات سخن چاپ خواهد شد.

۴. ر.ک: آیدنلو، سجاد؛ «چند واژهٔ نادر و نویافته در منظومهٔ پهلوانی زرین‌قبانامه»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، سال ۴۹، دورهٔ جدید، سال پنجم، شمارهٔ دوم (پیاپی ۱۸)، تابستان۱۳۹۲: ۲۲- ۳۸؛ همو؛ «برخی نکات و بن‌مایه‌های داستانی منظومهٔ پهلوانی ـ عامیانهٔ زرین‌قبانامه»، *دو فصلنامهٔ فرهنگ و ادب عامه*، دورهٔ اول، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، ۱۳۹۲: ۱- ۴۰. پس از پایان نگارش و آماده‌سازی مقالهٔ حاضر، فرزاد قائمی جستاری دربارهٔ این منظومه منتشر کرد که در آن این متن را با نام شاهنامهٔ اسدی معرفی و ویژگی‌های داستانی، نسخه‌شناختی، زبانی و ادبی آن را بررسی کرده است و با قید احتمال منظومه را از سروده‌های بین سدهٔ هشتم تا دهم دانسته است (رک: قائمی، ۱۳۹۱: ۱۰۵- ۱۳۱). یادآور می‌شود که میزان مشترکاتِ نوشتهٔ کنونی با مقالهٔ مزبور ـ که به صورت تواردی و تقریباً هم‌زمان به یک موضوع و منظومه پرداخته‌اند ـ بسیار اندک است.

۵. برای اطلاع کامل دربارهٔ اسدی، رک: خطیبی، ابوالفضل؛ «اسدی طوسی»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ۱۳۸۵، ج۸: ۲۷۴- ۲۸۳.

۶. شمارهٔ بیت‌ها مربوط به متنِ مصحَّحِ این اثر به‌کوشش نگارنده است که در انتشارات سخن در دست چاپ است.

۷. نام یا ستایش بزرگانِ زمان در منظومه‌های دیگری مانند *فرامرزنامه*، *سام‌نامه*، *برزونامه*، *جهانگیرنامه*، *بانوگشسپ‌نامه* و *شهریارنامه* هم نیامده و موجب ابهام دربارهٔ تشخیصِ تاریخ سرایش آنها شده است.

۸. شاهدی که در *لغت‌نامهٔ* دهخدا برای «نوچه» از منظومهٔ *کُک کوهزاد* آمده است به دلیلِ قطعی‌نبودنِ تاریخ نظم این اثر چندان محل اعتنا نیست.

۹. در *سام‌نامه* مصراع دوم این‌گونه است: «همه پهلوانان باهُش بُدند» (۱۳۸۶: ۷۸).

۱۰. **جهانجوی برزو که بودم پدر** **به خوارزم کشت اژدهای دو سر**

۱۱. *هفت‌لشکر* یکی از روایات نقالی است که آن‌چنان مشهور و مقبول مردم بوده که نامش بر یکی از نسخِ طومارهای نقالان داده شده و از معدود تلمیحات نقالی ــ عامیانهٔ راه‌یافته به شعر رسمی فارسی است. صحبت لاری، از گویندگان عصر قاجار، در قصیده‌ای به این روایت اشاره کرده است:

آن چون شه روم و غزوهٔ روس **این رستم و جنگ هفت‌لشکر**

(صحبت لاری، بی‌تا: ۱۴۵)

۱۲. بدین‌معنی که سراینده به‌راستی داستان‌ها را از جایی یا کسی شنیده و برساخته‌ها یا محفوظات خویش را به پیروی از شیوهٔ فردوسی به سخن راوی منسوب و مستند نکرده باشد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

۱۳. **نوند پیاده به پیش جلو بدو گفت رستم سرافراز گو** (بیت ۸۹۰)

۱۴. برای مثال در *جهانگیرنامه* که ساخت و زبان آن هم نقالی- عامیانه است می‌خوانیم:

دو یل را بمان در صف کـارزار دو گوشت به گفتار دیگر گمـار

(مادح، ۱۳۸۰: ۲۷۱/ ۴۷۳۸)

۱۵. برای مواردِ کاربرد و معدودهای این عدد، رک: آقاشریف، احمد؛ *اسرار و رموز اعداد و حروف*، تهران، شهید سعیدمحبّی، چاپ دوم، ۱۳۸۴: ۱۷۵- ۱۸۵؛ شوالیه، ژان و آلن گربران؛ *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضایلی، تهران، جیحون، چاپ دوم، ۱۳۸۴، ج۲: ۵۷۶- ۵۷۸. برای آگاهی دربارهٔ «چهل» در فرهنگ و آیین‌های اسلامی هم، رک: *چهل در فرهنگ و تمدّن اسلامی*، جمعی از مؤلفان، تهران، نشر کتاب مرجع، ۱۳۸۹.

۱۶. ناظم خود یک‌بار داستانش را به گلی تشبیه کرده است که از بوی آن مردم از دست شده و بلبلان سرمست گشته‌اند:

چنین گفت گویندهٔ داستان که گل چید از گشتِ این بوستان
از آن بوی گل شد جهانی ز دست ز عطرش همه بلبلان گشته مست

(۱۸۷۷ و ۱۸۷۸)

این مفاخره هم می‌تواند ناظر بر محتوای منظومه باشد و هم شیوهٔ بیان و سرایش آن.

۱۷. در این سال گشتم بدین دِو دچار (۲۴۲۷)، نیامد سر من بدان دِو فرو (۲۶۷۵)، به نزدیک صخره دِوِ پر شکوه (۴۶۸۱)، ز خونشان دِوان را بسی سور شد (۵۱۲۳).

۱۸. نام دو ناحیه است در بروجرد و ملایر.

۱۹. واقع در مازندران.

۲۰. واقع در آذربایجان غربی.

۲۱. **یکی گفت کای مردِ بدکارِ زشت برندت سوی دار این خنده چِست؟**

(۱۵۸۳۰)

۲۲. سابقهٔ این‌کار در ادب منظوم پهلوانی به *گرشاسپ‌نامه* می‌رسد که اسدی در وصف گرشاسپ از تصاویر غنایی و تغزلی استفاده کرده است (رک: اسدی، ۱۳۱۷: ۲۲۰/ ۷۰- ۷۳).

۲۳. در ابیاتی مانند این:

جهان خواستی یافتی خون مریز مکن با جهانداریزدان ستیز

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۱/۱/ ۵۰۵)

۲۴. مانند این نمونه:

همی‌گفت، باده همی‌خورد شیر نوازنده با نالهٔ بمّ و زیر
به آهنگ پهلو زمانی به راز یکی نغمه می‌زد به راه حجاز
نوای مخالف از او دور بود که عشّاق را درمیان شور بود
ز نوروز چون راست شد بیش‌وکم ز راه عراق آمده در عجم

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

نی و چنـگ بـا هـم هـم‌آواز بـود کـه قـانون آهنـگ برسـاز بـود
(۲۵۳۴- ۲۵۳۸)

۲۵. ضبط تصحیح خالقی‌مطلق «چو از باد بهمن سیاه» است، اما در پنج نسخه از دست‌نویس‌هـای آن «چو آبان بهمن» آمده. رک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/ ۶۸/ ۶۷۲ و زیرنویس ۲۵.

۲۶. دربارهٔ این تصویر همچنین، رک: خالقی‌مطلق، جلال؛ «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی بـا سخن فردوسی»، *سخن‌های دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، تهران، افکار، ۱۳۸۱: ۳۳۷.

۲۷. نام دیو سهمناکی است که گرشاسپ او را می‌بندد. ر.ک: اسدی، ۱۳۱۷: ۲۸۰- ۲۸۳.

۲۸. برای آگاهی از موقعیت بانوان در این دوره، رک: حجازی، بنفـشه؛ *ضـعیفه* (بررسـی جایگـاه زن ایرانی در عصر صفوی)، تهران، قصیده‌سرا، ۱۳۸۱.

۲۹. دربارهٔ بیت‌های اصلی و برافزودهٔ نکوهش اعراب در *شاهنامه*، رک: خطیبی، ابوالفضل؛ «بیت‌های عرب‌ستیزانه در شاهنامه»، دربارهٔ *شاهنامه*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵: ۹۹- ۱۰۷.

منابع

آذرلی، غلامرضا (۱۳۸۷) *فرهنگ واژگان گویش‌های ایران*. تهران: هزاره.

آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶) «این بیت از فردوسی نیست». *نارسـیده تـرنج* (بیـست مقالـه و نقـد دربارهٔ شاهنامه و ادب حماسی ایران). با مقدمهٔ جلال خالقی‌مطلق. اصفهان: نقش مانـا: ۶۵- ۷۵.

ـــــــ (۱۳۸۹) «رویارویی و نبرد دو خویشاوند نزدیک در روایات پهلـوانی ایـران». *چـون من در این دیـار* (جـشن‌نامـهٔ اسـتاد دکتـر رضـا انزابـی‌نـژاد). بـه‌کوشـش محمدرضـا راشدمحصل، محمدجعفر یاحقی و سلمان ساکت. تهران: سخن:۱۸۱- ۱۸۸.

ـــــــ (۱۳۹۰) *دفتر خسروان* (برگزیدهٔ شاهنامه). تهران: سخن.

اسدی، ابونصر (۱۳۱۷) *گرشاسپ‌نامه*. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: بروخیم.

انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹) *فردوسی‌نامه*. چاپ سوم. تهران: علمی.

انوری، حسن (۱۳۸۲) *فرهنگ بزرگ سخن*. چاپ دوم. تهران: سخن.

اوبهی‌هروی، حافظ سلطانعلی (۱۳۶۵) *فرهنگ تحفـةالاحبـاب*. تـصحیح فریـدون تقـی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی. مشهد: آستان قدس رضوی.

اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۶۴) *سرمهٔ سلیمانی*. تصحیح محمود مدبری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

بهار، لاله تیک‌چند (۱۳۸۰) *بهار عجم*. تصحیح کاظم دزفولیان. تهران: طلایه.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

تبریزی، محمدحسین‌بن‌خلف (۱۳۶۳) *برهان قاطع*. به اهتمام و حواشی محمد معین. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
توکلی، حمیدرضا (۱۳۸۹) *از اشارت‌های دریا* (بوطیقای روایت در مثنوی). تهران: مروارید.
خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۷۲) «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه». *گل‌رنج‌های کهن*. به‌کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز: ۱۲۷- ۱۷۰.
خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۶۸) *فرهنگ سخنوران*. تهران: طلایه.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران. چاپ دوم از دورهٔ جدید.
ذاکری، مصطفی (۱۳۷۸) «شگردهای نامألوف در شعر سعدی». *نشر دانش*. سال شانزدهم. شمارهٔ دوم (پیاپی ۸۹). تابستان: ۱۶- ۲۴.
رضایی، احترام (۱۳۹۰) *ساقی‌نامه در شعر فارسی*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
زریری، مرشدعباس (۱۳۶۹) *داستان رستم و سهراب* (روایت نقالان). ویرایشِ جلیل دوستخواه. تهران: توس.
سام‌نامه (۱۳۸۶) به‌کوشش میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
سلطانی گردفرامرزی، علی (۱۳۷۲) *سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران*. تهران: مبتکران.
شاهنامهٔ حکیم اسدی. دست‌نویس شمارهٔ ۱۶۰۹ کتابخانهٔ ملّی.
صحبت لاری (بی‌تا) *دیوان*. شیراز: کتابفروشی معرفت.
صفا، ذبیح‌اله (۱۳۷۸) *تاریخ ادبیات در ایران*. چاپ پنجم. تهران: فردوس.
طومار کهن شاهنامه (۱۳۷۴) به‌کوشش جمشید صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.
طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱) مقدمه، تصحیح و تعلیقات: سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.
عابدی، محمود (۱۳۹۰) «سام‌نامه، گوینده، زمان و حوزهٔ پدیدآمدن آن». *ارج‌نامهٔ ذبیح‌اله صفا*. به‌کوشش سیدعلی آل‌داوود. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب: ۴۸۵- ۵۰۴.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹) *شاهنامه*. تصحیح مصطفی جیحونی. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
ـــــــ (۱۳۸۶) *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی‌مطلق. دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
قائمی، فرزاد (۱۳۹۱) «معرفی انتقادی، متن‌شناسی و نقد متنی حماسهٔ ناشناختهٔ شاهنامهٔ اسدی»، *جستارهای ادبی*، شمارهٔ ۱۷۸، پاییز: ۱۰۵- ۱۳۱.
کتاب زرین‌قبای هفت‌لشکر. نسخهٔ شمارهٔ ۱۳۵۸۱ کتابخانهٔ مجلس.
کلیات رستم‌نامه (بی‌تا). چاپ دوم. تهران: مطبوعاتی حسینی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]

کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷) *برزونامه* (بخش کهن). تصحیح اکبر نحوی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

کیا، صادق (۱۳۹۰) *واژه‌نامهٔ شصت‌وهفت گویش ایرانی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیهانی، جعفرشجاع (۱۳۸۸) «ساقی‌نامه». *دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی*. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج۳: ۵۶۰- ۵۶۴.

مادح، قاسم (۱۳۸۰) *جهانگیرنامه*. به‌کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک‌گیل.

مارزلف، اولریش (۱۳۸۵) «گنجینه‌ای از گزاره‌های قالبی در داستان عامیانهٔ حسین‌کرد». *قصهٔ حسین کرد شبستری* (براساس روایت ناشناخته موسوم به حسین‌نامه). به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. تهران: چشمه: ۴۳۹- ۴۵۹.

متینی، جلال (۱۳۶۹) «در معنی شاهنامه». *ایران‌شناسی*. سال دوم. شمارهٔ ۴: ۷۴۲- ۷۵۴.

محمدزاده، سیدعباس و وحید رویانی (۱۳۸۶) «سام‌نامه از کیست؟». *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. سال ۴۰. شمارهٔ سوم (پیاپی ۱۵۸): ۱۵۹- ۱۷۶.

مکنزی، دیویدنیل (۱۳۷۹) *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمهٔ مهشید میرفخرایی. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نریمان‌نامه یا داستان رستم و سلیمان و زرین‌قبا و هژبر بلا و زال و فریلاس دیو و رستم و سیمرغ، نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۷۰ سنا در کتابخانهٔ مجلس.

هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان) (۱۳۷۷) تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یادگار زریران (۱۳۷۴) ترجمهٔ یحیی ماهیار نوابی. تهران: اساطیر.

یاوری، هادی (۱۳۹۰) *از قصه به رمان* (بررسی امیرارسلان به‌منزلهٔ متن گذار از دوران قصه به عصر رمان). تهران: سخن.

Nyberg, Henrik Samuel (1974) *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1393.22.77.1.1]